

لویی فردینان سلین

ترجمه‌ی مهدی سحابی

# مرگ قسطنطینی



نشر مرکز

«آنچه سلین ترسیم می‌کند واقعیت نیست، وهم و  
هذیانی است که واقعیت برمی‌انگیزد». آندره ژید<sup>۱</sup>

«... من همان طوری می‌نویسم که حرف می‌زنم، بدون هیچ شگرد و ادا  
اصولی... همه تقلایی که می‌کنم برای این است که به همان زبانی بنویسم  
که با آن حرف می‌زنیم، چون که کاغذ کلام را بد ضبط می‌کند. همه مسأله  
این است... رسیدن به عصاره زبان... به نظر من این تنها شیوه بیان حس و  
عاطفه است. چیزی که من می‌خواهم روایت‌گری نیست. انتقال احساس  
است. چنین کاری با زبان رسمی رایج، با سبک و سیاق ادیبانه، غیرممکن  
است. همچو زبانی مال گزارش‌های اداری، بحث و مناظره و نامه‌نویسی  
برای دخترعمره یا دخترخاله‌ست. که در هر حال هم خشک و تصنعی  
است... [رمان‌هایی که به زبان «کلاسیک» نوشته شده‌اند] اصلاً رمان  
نیستند، فقط طرح رمان‌اند. همه کار نوشتن‌شان هنوز مانده. شور عاطفی  
را کم دارند در حالی که تنها چیزی که مهم است همین است. در تأیید این  
حقیقت همین بس که اگر رفیق‌بازی نبود، اگر ملاحظه و رودربایستی نبود،  
اگر تعارف و مجامله نبود، اگر کمبود نبود از خیلی پیش از اینها دیگر کسی  
رمان نمی‌خواند... زبان‌شان به هیچ دردی نمی‌خورد، مرده‌ست، از نظر  
احساسی همان قدر غیرقابل خواندن است که لاتین. می‌پرسید من چرا

این قدر از زبان محاوره، از «گوش» آرگو و دستور زبان خاصش وام می‌گیرم و حتی اگر نیازش پیش بیاید خودم درجا لغت درست می‌کنم؟ برای این‌که، چون به گفته خودتان زبان زود می‌میرد، به زبانی برسم که در مدت زمانی که من ازش استفاده می‌کنم در حال زندگی باشد. زنده باشد. این است امتیاز اساسی‌اش به زبان به اصطلاح سلیس، زبان فرانسه رسمی و «ناب»، که مرده مرده است. از اول هم مرده بوده، از زمان ولتر... این را همه حس می‌کنند اما هیچ‌کس نمی‌گوید، جرأت نمی‌کند. زبان هم مثل چیزهای دیگرست. همیشه می‌میرد، باید بمیرد، واقعیتی است که باید به آن رضا داد... زبان کتاب‌های من هم می‌میرد. بزودی، بدون شک، اما این برتری را نسبت به خیلی‌های دیگر دارد که یک سالی، یک ماهی، یک روزی زندگی کرده. هرچه هست همین است، بقیه‌ش خودستایی و خرفتی ابلهانه است، ادعای رسیدن به یک شکل واحد، مطلق و ابدی نوشتن! سبک شیوا! زبان زیبا! مومیایی زیبا!... تازه من بیرحمی آن بزرگواری را ندارم که گفته بیشتر اوقات هنرمندان به بهانه کار هنری سعی می‌کنند چیزهایی مرده‌تر از خود مرگ به وجود بیاورند. باری اضافی روی مرگ می‌گذارند که خودش ندارد، چون خودش هنوز دارای نوعی زندگی است»<sup>۲</sup>.

«... من همان‌طوری می‌نویسم که حس می‌کنم... ازم خرده می‌گیرند که بددهنم، زبان بی‌ادبانه دارم. در این صورت این خرده را باید از رابله، ویون، بروگل و خیلی‌های دیگر هم گرفت... از بیرحمی و خشونت دائمی [کتاب‌هایم] انتقاد می‌کنند... چه کنم، این دنیا ذاتش را عوض کند، من هم سبکم را عوض می‌کنم...»<sup>۳</sup>

شاید همه اهمیت و یگانگی لویی فردینان سلین را، به عنوان نوآورترین نویسنده قرن بیستم فرانسه و یکی از تأثیرگذارترین رمان‌نویسان دوران معاصر غرب، بتوان در همین چند جمله‌ای خلاصه کرد که گفته است، بخش اول را در توضیح سبک و نگرش خودش و

دومی را در جواب به منتقدانش، با همان صراحت و شوری که از زمان انتشار اولین کتابش تا زمانی که دیگر «آخرین کلاسیک زنده» ادبیات فرانسه بود هرگز فروکش نکرد.

سلین را با همان اولین کتابش، سفر به انتهای شب، با دانه، رابله، فرانسوا ویون، مارسل پروست و جیمس جویس مقایسه کردند. بعدها هم، پس از دوره طرد و بدنامی او به دلایلی که خواهد آمد و در نهایت چندان ربطی به ادبیات نداشت، آثار او را از خمیره آثار کلاسیک همه زمان‌ها دانسته و خودش را در جرگه نویسندگانی از هومر و لوکرسیوس گرفته تا شکسپیر و سن‌سیمون و داستایفسکی گذاشته‌اند، در آن جای بیرون از زمان و برکنار از فرازونشیب‌های تاریخ انسانی که شاهکارها و سازندگانشان سرانجام به آنجا می‌رسند و دیگر ماندگار می‌شوند.

مقایسه با هر کدام از نام‌هایی که آورده شد مبنای تحلیلی مشخص هرچند متفاوت دارد. بدعت زبانی و نگرش همه زمانی دانه برغم محدودیت زمان و مکان روایتش، طنز و سخره‌ای که از تاروپود تراژدی شکسپیری جداشدنی است، حضور زنده و پرتپش آدم‌های «توده» گمنام در شعر فخیم ویون، هزل زندانه رابله، توصیف موشکافانه و «حرف آخر» پروست از دنیایی رو به مرگ، انفجار زندگی‌بخش جویس در زیربنای زبان انگلیسی و شیوه‌های کهنه داستان‌سرایی‌اش... سلین مقداری از همه اینهاست به اضافه چیز دیگر، چیزی فقط از آن او که حتی در نفی آنچه خودش با فروتنی، یا با باور عمیق جدلی، درباره «مرگ زبانش» گفته زبان او را هنوز بالنده‌ترین وسیله‌ای می‌کند که به آن می‌شود نوشت و به نظر می‌رسد که برغم او عمر درازی پیش رو داشته باشد. شاهدش طیف بسیار وسیع نویسندگانی از ژان پل سارتر و هنری میلر گرفته تا جک کرواک و کرت وونگات که از سبک او بشدت تأثیر گرفته‌اند، تا نفوذ آشکاری که شیوه نگرش و بیان او بر «ژانرها» و مکتب‌های تازه ادبی می‌گذارد و با پا گرفتن و رواج آنها محکم‌تر هم می‌شود.